پژوهشنامه عرفان
دوفصلنامه علمی، سال سیزدهم،
شماره بیست‌وپنجم،
پاییز و زمستان ۱۴۰۰،
صفحات ۲۲۰- ۱۹۹

مطالعهٔ تطبیقی طرق تعالی در آثار مولانا و فرانکل

حامد موسی‌پور* / آتوسا کلانتر هرمزی**

چکیده: هدف از این پژوهش، بررسی دیدگاه ویکتور فرانکل دربارهٔ «تعالی خویشتن» و مقایسهٔ آن با مضامین ارائه شده توسط مولانا در این زمینه است. روش پژوهش، کیفی با روش تحلیل هرمنوتیک است. یافته‌ها بیانگر این است که در نگاه فرانکل، معطوف شدن به غیرخود، «تعالی خویشتن» نامیده می‌شود، مولانا نیز مضامینی چون فراررفتن از خود، پرهیز از خود، دشمنی با خود و غیره را در آثارش به‌کار برده است که به نوعی با مفهوم تعالی خویشتن فرانکل قرابت مضمونی دارد. مصادیق تعالی خویشتن از نگاه فرانکل عبارت‌اند از؛ تحمل رنج و معنادهی به رنج، انجام کاری ارزشمند و عشق‌ورزی، که در آثار مولانا نیز با همین رویکرد، مصادیق تعالی را تحمل رنج‌های رشددهنده، عشق‌ورزی، ابن‌الوقت بودن، مرگ‌اندیشی و مرگ قبل از مرگ، مطرح شده است که درمجموع با وجود لفظ‌های غیرمشترک، مضمون نظرات هر دو شخصیت مطرح شده در تحقیق، با درصد بالایی به هم شباهت دارد. البته که مضمون تعالی خویشتن در نگاه مولانا مراتب بیشتر و نتایج گسترده‌تری از مفاهیم ارائه شده توسط ویکتور فرانکل دارد.

کلیدواژه‌ها: تعالی خویشتن، مولانا، فرانکل، معنی، رنج

*دانشجوی دکتری مشاوره، دانشگاه علوم و تحقیقات، ایران، تهران
e-mail:Hamed_moosapur@yahoo.com
** دانشیار گروه مشاوره، دانشگاه علامه طباطبائی، ایران، تهران e-mail:at.kalantar@yahoo.com

مقاله علمی – پژوهشی است. دریافت مقاله: ۱۳۹۸/۱۰/ ۲۷؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۳/۲۳

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

مقدمه:

اولین فایدهٔ مطالعات از نوع تطبیقی، فراهم کردن بستری است تا تأثیرات خواسته و ناخواسته و آمد و شد پنهان و پیدا بین طریقه‌های فکری مختلف و فرهنگ‌ها و تمدن‌های متکثر، بررسی و تبیین شوند. همچنین در تحقیقاتی که طرفین مورد بحث، متعلق به دو دنیای مشرق و مغرب‌انـد، می‌توان حضور عمدهٔ متفکران شرقی را در پی‌ریزی تمدن مدرن سنجید و تحلیل کرد. بهرهٔ دیگری که مطالعات تطبیقی به همراه می‌آورد این است که برخی نکات فراگیر و ثقیل رویکردهای فکری متفاوت، در ذیل گزاره‌های مشابه، بهتر و بیشتر به فهم درمی‌آیند. به نوعی یکی از جذاب‌ترین نوع تحقیقات تطبیقی، مقایسهٔ آموزه‌های عرفـانی، فلسـفی و ادبیِ ایرانی- اسلامی با رویکردهای مشابه غربی است. در چند دههٔ اخیر، تطبیـق آموزه‌های عارفان ایرانی، به‌ویژه مولانا، با فلسـفه‌هـای وجودگرا، بسامد بیشتری داشته و توجه زیادی را به خود معطوف داشته است (جوانپور، ۱۳۹۵: ۱۶۴). یکی از مفاهیم خاص مطرح شده توسط وجودگرایان «تعالی خویشتن» (transcendence-Self) است که امروزه به صورت جدی برای متفکران و اندیشمندان تمام طریقه‌های فکری مطرح است (پروچاسکا، نورکراس، ۱۳۹۸: ۱۵۹). عناوینی از این دست، در دهه‌های گذشته سهم زیادی از عناوین مقالات علمی را به خود اختصاص داده‌اند. به نوعی پرسش اساسی این است که توجه عمیق به تعالی خویشتن و طرق آن فقط مختص به انسان مدرن است یا انسان در گذشته نیز به نوعی با مسائل این‌چنینی، دست و پنجه نرم می‌کرده است؟ در پاسخ می‌توان گفت که اصل این بحث به‌لحاظ کلی در تمام دوران ثابت بوده است (مصفا، ۱۳۹۷الف: ۱۴) اما نقطهٔ تمایز دوران‌ها، یکی تفاوت در رویکرد و نگرش به مسائل است و دیگری تفاوت در کم و کیف و روش پاسخ گویی به آن‌هاست. ویکتور فرانکل و عده‌ای دیگر از روان‌شناسان وجودی، درگیر شدن به «چیزی غیر از خود» را «تعالی خویشتن» نامیدند (فیست و همکاران، ۱۳۹۸: ۴۶۸). توضیح، اینکه بخشی از انسان‌ها، دنیایی به اندازه «خود» ساخته‌اند. وجود اینان تنها در حول محور «من» خلاصه می‌شود. و پاره‌ای دیگر حصار سترگ من را شکسته و به «از خود فراتر» سفر کرده‌اند. در اصل محور دنیایشان «غیر خواهی» (Social interest) است. البته نباید از یاد برد که، توجه به خود و خوددوستی (Self love) و همچنین دیگر دوستی، در حد تعادل پسندیده است، زیرا که غریزهٔ حب ذات و نیاز به زندگی در دنیای درونی در عمیق‌ترین ساحت آدمی موجود است و در صورت گذشتن از حد خود، به

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

خودشیفتگی (Narcissism) که نوعی بیماری است، بدل می‌شود (آزاد ۱۳۸۹: ۱۳۱). وابستگی آدمی به «غیر از خودش» و زندگی با چیزی غیر از خود نیز در ذات آدمی و به نوعی هدف وجود اوست (شارف، ۱۳۹۸: ۱۹۰)، که البته برجسته شدن این بخش نیز باعث بیگانه شدن با فردیت می‌شود.

از طرف دیگر مولانا نیز به عنوان عارفی بزرگ، طرقی خاص را برای تعالی نوع انسان در نظر داشت و آن‌ها را با زبانی متفاوت و به واسطهٔ شعرهایش به جان و فکر مخاطبینش عرضه داشته است. مولانا هیچ گاه واژهٔ مستقیم تعالی خویشتن را در ابیاتش بیان نکرده است اما مضامینی را می‌توان با این رنگ و بو در آثار او یافت و به نوعی هدف هر عارفی و من‌جمله مولانا را می‌توان شناخت و تعالی‌بخشی برشمرد.

هدف تحقیق حاضر این است که با شرح دقیق اندیشهٔ «تعالی» نزدِ یکی از عارفان اسلامی که بیانات راهگشایی برای طالبان تعالی و پویندگان خوشبختی به جای گذاشته است و بررسی تطبیقی آن با مفهوم تعالی خویشتن در تفکر یکی از روانشناسان مغرب زمین که در تحولات عصر مدرن و سردرگمی‌های انسان معاصر به ایجاد طرح تازه‌ای در زمینه خوداستعلایی پرداخته است، به بازشناسی بهتر و دقیق مسیر طریقت دست یابد. بن مایهٔ تحقیق حاضر این سؤال اساسی است که: «این دو اندیشمند بزرگ از دو بافت مختلف فکری، یعنی نگاه عرفانی و روان‌درمانی وجودی و در برههٔ کاملاً متفاوت تاریخی، یعنی قرن هفتم هجری و قرن بیستم میلادی، در دو مکان مختلف و در دو جامعه ناسازگار، چگونه می‌توانند نظرات مشابهی دربارهٔ رشد و تعالی انسان و واقعیت تعالی خویشتن و همچنین موانع و معارف آن داشته باشند. به‌عبارت‌دیگر، میان مفهوم«تعالی خویشتن» فرانکل، با مجموعه نظرات عرفانی مولانا، در این زمینهٔ خاص، چه نوع تطابقی وجود دارد.

در پژوهش حاضر، از روش کیفی با رویکرد تحلیل متن به روش هرمنوتیک که شناخته شده‌ترین روش برای بررسی و مطالعه آثار ادبی شعرا می‌باشد (محمودیان و دیگران: ۱۳۹۰) استفاده شده است. روش تحلیل هرمنوتیک، فرایندی برای تحلیل داده‌های متنی است و داده‌های پراکنده و متنوع را به داده‌هایی غنی و تفصیلی تبدیل می کند (Braun and Clarke:2006:82). پژوهشگر در این روش، مضامین مهم مطرح شده در متن را استخراج می‌کند (Boyatzis, 1998: 7).

نگارندگان با پرداخت به مضامینی ازپیش تعیین شده در زمینهٔ تعالی خویشتن و مضامینی از این دست شروع کرده و با توجه به ماهیت پژوهش کیفی، به مضامین همسو در باب تعالی خویشتن

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

دست یافته‌اند. جامعهٔ پژوهش شامل تعدادی از ابیات *مثنوی* و *دیوان شمس*، گفتارهای *فیه ما فیه* و آثار ویکتور فرانکل است. همان‌طور که (ابولمعالی، ۱۳۹۱: ۱۱۷) هدف از نمونه‌گیری هدفمند انتخاب واحدهای خاص و دسترسی به واحدهایی است که اطلاعات بیشتری در مورد عنوان پژوهش در اختیار محقق قرار می‌دهند دانسته است. روش نمونه‌گیری این پژوهش نیز هدفمند است.

۱. ماهیت تعالی خویشتن

فرانکل، گوهر هستی انسان را در «از خود برگذشتن» می‌داند و انسان را به همین دلیل موجودی از خود «فراونده» معرفی می‌کند. در نگاه فرانکل تعالی خویشتن، به معنای این حقیقت اساسی است که بخش بزرگی از انسان بودن به معنای وابسته بودن به شخصی یا چیزی دیگر به غیر از خود، است. حال چه این وابستگی، تحقق بخشیدن به یک معنا باشد یا مواجهه با دیگر انسان‌ها، و اگر «تعالی خویشتن» محقق نشود، گوهر وجود افول می‌کند و از بین می‌رود (فرانکل، ۱۳۹۴: ۴۴). فرانکل «فرا رفتن از خود» را به توانایی چشم آدمی تشبیه می‌کند که می‌تواند هر چیزی را ببیند، اما هیچ‌گاه خودش را نمی‌بیند، مگر آنکه به مشکل آب مروارید مبتلا شده باشد. توجه زیاد به «خود»، ناشی از گم شدن معنا و هدف برای شخص است. وقتی انسان‌ها هدف و وظیفه و رسالت خود را در حیات از دست می‌دهند، و خواست اساسی معناجویی آنان ناکام می‌ماند متوجه خود می‌شوند (بافرانی ۱۳۹۰: ۱۹).

براین‌اساس گم کردن معنی و هدف طفیلی بیماری خودبینی و خودخواهی است و اگر از همین منظر به ابیات *مثنوی* نظر کنیم، قرابتی شگرف در نگاه مولانا با فرانکل رخ نمایان می‌کند:

آن نفسی که باخودی، یار چو خار آیدت — وان نفسی که بیخودی، یار چه کار آیدت؟
آن نفسی که باخودی، خود تو شکار پشه‌ای — وان نفسی که بیخودی، پیل شکار آیدت
آن نفسی که باخودی، یار کناره می‌کند — وان نفسی که بیخودی، بادهٔ یار آیدت
جملهٔ بیقراریت از طلب قرار توست — طالب بیقرار شو تا که قرار آیدت
جملهٔ بیمرادیت از طلب مراد توست — ورنه همه مرادها همچو نثار آیدت
عاشق جور یار شو، عاشق مهر یار نی — تا که نگار نازگر عاشق زار آیدت

(مولوی، ۱۳۹۶، غزل ۳۲۳)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

از خودبی‌خود شدن در نگاه مولانا، به مفهوم حرکت به سمت یافتن حقیقت در خود و به فعلیت درآوردن نیروی بالقوهٔ خدایی در دل، یا بازگرداندن امانت ازلی به اوست، که معنای رشد و توسعه یا تعالی نیز با آن مطابقت دارد. چنین امری در گرو سال‌های دراز کوشش و سعی در امر «از خودفراروی» و تعالی است.

همچنین فرانکل در کتاب *انسان در جست‌وجوی معنا* می‌گوید: لذت و قدرت به هیچ عنوان هدف اصیل زندگی و معنابخش آن نیستند و هر چه آن‌ها را بیشتر هدف قرار دهیم بیشتر سرخورده می‌شویم و کمتر کامروا خواهیم بود. لـذت، فرآورد] فرعی تلاش‌های انسان برای تعالی و رسیدن به معنا است و قدرت وسیله رسیدن به هدف است نه خود هدف. آدمی به جای توجه به لذت و شادمانی درونی صرف باید متوجه چیزی یا کسی غیر از خود باشد و با فرا رفتن از محدودهٔ «من» و ایجاد رابطهٔ نزدیک و مؤثر با جهان پیرامون و انسان‌های دیگرا، به معنای مورد نظر خود دست یابد (فرانکل، ۱۳۹۸ب: ۴۵).

مولانا نیز با نگاه خاص خود چنین استنتاج می‌کند که هدف زندگی نمی‌تواند لذت‌جویی باشد زیرا هر چیز را تنها می‌توان با ضد آن شناخت و لذت‌جویی صرف برای انسان مانند دشمنی به ظاهر شیرین است اما در بطن انسان را از آگاهی که همان هدف اصیل زندگی است دور می‌کند و به نوعی لذت‌گرایی خود مادر آلام است.

لطف و سالوس جهان خوش لقمه‌ایست — کمترش خور کان پر آتش لقمه‌ایست
آتشش پنهـــان و ذوقش آشـــکار — دود او ظاهر شـــود پـــایان کـــار...
ور خـــوری حـــلوا بود ذوقش دمی — این اثـــر چون آن نـــمی‌پـــاید همی
چون نـــمی‌پاید همـــی پـــاید نهان — هر ضـــدی را تو به ضد او بدان
چون شـــکر پاید نـــهان تـــاثیر او — بعد حیـــنی دمـــل آرد نیـــش‌جو
تا تـــوانی بنـــده شو سلطان مباش — زخم چون گوی شو چوگان مباش

(مثنوی، دفتر۱: ۱۸۷۰-۱۸۶۰)

فرانکل معتقد است مقولهٔ تعالی خویشتن انسان را بیشتر به حقیقت اصیل وجودی‌اش نزدیک می‌کند و انسان هرچه بیشتر غرق و جذب در چیزی یا کسی بیرون از خودش شود بیشتر واقعاً

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

خودش می‌شود (فرانکل، ۱۳۹۸ب :۱۴۲). مولانا نیز از همین نگاه اعتقاد دارد غرق در خود بودن، آدمی را شیفته و فریفته می‌نماید و باعث هلاکت است و غرق در یار شدن انسان را تعالی می‌بخشد:

گفت کل عمرت ای نحوی فناست — زانک کشتی غرق این گرداب‌هاست
محو می‌باید نه نحو اینجا بدان — گر تو محوی بی‌خطر در آب ران
آب دریا مرده را بر سر نهد — ور بود زنده ز دریا کی رهد
چون بمردی تو ز اوصاف بشر — بحر اسرارت نهد بر فرق سر
ای که خلقان را تو خر می‌خوانده‌ای — این زمان چون خر برین یخ مانده‌ای

(مثنوی، دفتر۱: ۲۸۴۵-۲۸۴۰)

از نگاه مولانا بیرون شدن از وصف و چهارچوب خودبینی و موصوف به وصف باری‌تعالی شدن اوج تعالی در آدمی است و انسانی متعالی‌تر است که عشق بیشتری به غیر خود یا ذات هستی دارد.

از کبد فارغ بدم با روی تو — وز زبد صافی بدم در جوی تو
این دریغاها خیال دیدنست — وز وجود نقد خود ببریدنست...
غیرت حق بود و با حق چاره نیست — کو دلی کز عشق حق صد پاره نیست
غیرت آن باشد که او غیر همه‌ست — آنک افزون از بیان و دمدمه‌ست

(مثنوی، دفتر۱: ۱۷۱۵-۱۷۱۰)

۲. واژگان معادل تعالی خویشتن

فرانکل ترکیباتی چون؛ تعالی جستن از خویش، از خویش برگذرندگی و از خویش جداشدگی را به عنوان کلمات معادل برای تعالی خویشتن استفاده می‌کند (یزدانی، جروکانی، ۱۳۹۳: ۱۳۰). در آثار مولانا نیز ترکیبات و مضامینی وجود دارد که می‌تواند در عرض معنای «تعالی خویشتن» قرار گیرد، مثل فرارفتن از خود، پرهیز از خود، ترک خود گفتن، دشمن خویش بودن، کشتن نفس و غیره.

۲-۱. فرا رفتن از خود

ما ز بالاییم و بالا می‌رویم — ما ز دریاییم و دریا می‌رویم

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

ما از آن جا و از این جا نیستیم ما ز بی‌جاییم و بی‌جا می رویم
لاالـــــه انـدر پـــی الاالله است همچو لا ما هم به الا می رویم
قل تعالوا آیـــتیست از جذب حق ما به جذبه حق تعالی می رویم
(مولوی، ۱۳۹۶، غزل ۱۶۷۴)

۲-۲. پرهیز از خود

آن نفسی که باخودی، همچو خزان فسرده‌ای وآن نفسی که بی‌خودی دی چو بهار آیدت
(مولوی، ۱۳۹۶، غزل ۳۲۳)

۲-۳. ترک خود گفتن

هر حسد از دوستی خیزد یقین که شود با دوست غیری همنشین
آن یکی بازی که بد من باختم خویشتن را در بلا انداختم
در بلا هم می‌چشم لذات او مات اویم مات اویم مات او...
چون رهاند خویشتن را ای سره هیچ کس در شش جهت از ششدره
هر که در شش او درون آتش‌ست اوش برهاند که خلاق شش‌ست
(مثنوی، دفتر۲: ۲۶۵۱- ۲۶۴۳)

۲-۴. دشمنی خویشتن

مـولانا در باب خود دشمنی نظری به شدت ژرف دارد و به ظرافت و زیبایی از آن، در تمثیلی سخن گفته است.در افق نگاه مولانا، فردی به چکاد تعالی قدم می‌گزارد، که از تعلق‌هایش فاصله بگیرد و به نقطه‌ای برسد که از بزرگ‌ترین آمال او نخواستن و آمال نداشتن باشد. و «خود» در فرد از این جهت که مولد خواست‌های بیکران است دشمن‌ترین دشمن فرد و البته از جهتی که هدایت تعالی را نیز در دست دارد دوست‌ترین دوست فرد نیز می‌باشد. انسان جویای تعالی خود را محاسبه می‌کند قبل از اینکه محاسبه‌اش کنند و نیروی تولیدکنندهٔ فتنه‌ها را می‌کشد هرچند که متعلق‌ترینش باشد. مولانا در داستانی نقل می کند که روزی خلیفه زهری در دستان کاردارانش دید و پرسید که این چیست؟ گفتند قطره‌ای از این را به دشمن می‌دهیم که او را بکشیم، خلیفه گفت کاسه‌ای از آن برای من بیارید تا سر کشم که در من دُشمنی هست عظیم، شمشیرم به او نمی‌رسد و در عالَم از او دشمن‌تر برای من نیست! (مولوی، ۱۳۹۰: متن ۱۷۳).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

۲-۵. کشتن نفس

آن کی از خشـــم مادر را بکشت / هم به زخم خنجر و هم زخم مشت
آن یکی گفتش که: از بد گـــــوهری / یاد ناوردی تو حـــــــق مـادری
هی تو مادر را چرا کشـــتی؟ بگو / او چه کرد آخر بتو ای زشت خـــو...
هیچ‌کس کشته‌ست مادر ای‌عنـــــود / می‌نگوئی کو چه‌کرد، آخر چه‌بود؟
گفت: کاری کرد کان عار وی است / کشتمش کان خاک ستـــار وی است
متهم شد با یکی زآن کشتـــــــــمش / غرق‌خون در خاک گور آغشـــتمش
گفت: آن کس را بکش ای محـــــشم / گفت: پس هر روز مردی را کـــشم
کشتم او را، رستم از خون‌های خـــلق / نای او بُرم به است از نای خـــــلق...
نفس تـــــوست آن مادر بد خاصـیت / که فساد اوســـت در هر نـــاحیـت
پس بکش او را که بـــــهر آن دنـــی / هر دمی قصـــــد عزیزی می‌کنـــی
نفس کشتی، باز رستی ز اعـــــتذار / کس ترا دشـــمن نماند در دیـار

(مثنوی، دفتر۲: ۷۹۰- ۷۷۶)

۳. نشانه‌های تعالی خویشتن

در نگاه ویکتور فرانکل، تعالی خویشتن زمانی محقق می‌شود که ارادهٔ انسان به جهان خارج از خویش معطوف شود. به این معنا که آدمی از خود جدا شود و به سمت تحقق آرمان، هدفی یا خدمت به دوستی یا عشق به انسانی دیگر حرکت نماید (فرانکل، ۱۳۹۸ الف:۱۷۲). براین‌اساس، نشانه‌های خوداستعلایی شامل سه مورد است؛

- تحمل رنج و معنادهی به رنج
- خلاقیت و کاری ارزشمند
- عشق ورزی

مولانا نیز در همین راستا، مواردی چون تحمل رنج‌های رشددهنده، عشق‌ورزی، امساک‌های رشدی، ابن‌الوقت بودن، مرگ‌اندیشی و مرگ قبل از مرگ را به عنوان مصادیق تعالی خویشتن مطرح می‌کند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

۳-۱. تحمل رنج‌های رشددهنده

مقولهٔ رنج‌های رشددهنده در نگاه مولوی از ترکیب دو عنصر فقدان و درد و رنج تشکیل شده است. این دو به عنوان چالش درمقابل انسان در جست‌وجوی تعالی قرار دارند و هم می‌توانند به عنوان بزنگاهی عمل کرده، و توانایی رشدی انسان را فعال کنند و هم می‌توانند محرکی برای خروج فرد از مسیر تعالی باشند؛

۳-۱-۱. فقدان

فقدان به مواقعی گفته می‌شود که چیزی که برای ما اهمیت دارد از زندگی ما خارج شود (نصیرزاده، زال‌پور ۱۳۹۰: ۱۶۲). از دست‌دادن‌ها بخشی جدانشدنی از زندگی ما هستند. البته که نگرش هر شخص نسبت به فقدان متفاوت خواهد بود (مصفا، ۱۳۹۷ب: ۳۷). از نگاه مولانا مهم‌ترین یا دست کم یکی از مهم‌ترین بخش‌های رشددهنده در هستی فقدان‌ها و از دست دادن‌ها هستند، به عنوان مثال در داستان پیر چنگی که خلاصه آن در ادامه می‌آید پیر با از دست دادن بزرگ‌ترین توانایی خودش که همان توانایی چنگ زدن و آواز بود به راه رشد اصیل گام گذاشت.

رامشگری چنگ‌نواز بود که آواز دلاویز او همانند دَمِ اسرافیل، مُردگان را زندگی و نشاط می‌بخشید . او عُمری را بر این کار سپری کرد و رفته رفته برف پیری بر سر و رویش باریدن گرفت و کمرش از بارِ سنگین عُمر خمیده گشت و ابروانش بر روی چشمانش فرو خُفت. آواز دلپذیرش به ناخوشی گرایید و دیگر کسی طالب ساز و آواز او نبود . و او یکه و تنها در فقر و فاقه و ناتوانی غوطه‌ور شد تا آنکه پیوند امیدش از خلق، گسست و دل به امید حق بست. تا اینکه شبی به گورستانی خاموش و فراموش در حومهٔ مدینه رفت و با خود گفت: این بار باید برای خدا زخمه‌ها را بر رشته ساز به رفتار آورم و تنها برای او بنوازم تا که حصّه‌ای از دریای بیکران رحمت الهی بر گیرم و دستمزدی ستانم. او در نواختن زخمه‌ها غرقه شد و آنقدر چنگ نواخت که رنجه و ناتوان سر بر بالین نهاد و به خوابی ژرف فرو رفت. در این حال حق تعالی اراده فرمود که خلیفه مسلمین نیز به خوابی گران رود . عُمَر پی بُرد که این خواب غیر معهود که بر او بی‌هنگام، عارض شده پیامی به همراه دارد. سر بر بالین نهاد و به خواب فرو رفت و در میان خواب، سروش غیبی در گوشِ جانِ او طنین انداخت که هم اینک بر خیز و به گورستان مدینه برو و نیاز یکی از بندگان خاص مرا برآورده ساز. هفتصد دینار از بیت المال برگیر و بدو دِه. که این مقدار، دستمزد سازی است که

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

برای خدا به نوا درآورده است (رک مثنوی، دفتر۱، ابیات ۱۹۵۰- ۱۹۱۳). در ابیات زیر به این اشاره می‌کند که فراق و فقدان امری طبیعی و حتمی است و انسان جویای تعالی پیش از اینکه اجباراً و به حکم زمان مجبور به فقدان شود در ساحت ذهنی، خود را از تعلقات جدا می‌کند و در فقدان‌ها و آلام دیگر دچار تشویش روحی و پریشانی روانی نخواهد شد.

گر بگویـــم از فِـراقِ چـــون شَرار — تا قیامـــت ، یک بُوَد از صد هزار
پس ز شـــرحِ ســـوزِ او کم زن نَفَس — رَبِّ سَلِّم رَبِّ سَلِّم گـــوی و بس
هرچه از وی شاد گردی در جـــهان — از فـــراقِ او بیندیش آن زمـــان
ز آنچه گشتی شاد ، بس کس شاد شد — آخر از وی جَست و همچون باد شد
از تو هم بجهد تو دل بر *وی* منه — پیش از آن کو بجهد، از وی تو بِجِه

(مثنوی، دفتر۳: ۳۶۹۹- ۳۶۹۵)

۳-۱-۲. رنج و درد

در نگاه مولانا، قرار گرفتن فرد در شرایط رنج و درد یک بزنگاه و چالشی برای تعالی و استعلا محسوب می‌شود:

تا مریم را دردِ زه پیدا نشد، قصد آن درختِ بخت نکرد که: فَاَجَاءَهَا اَلْمَخَاضُ اِلی جِذْعِ النَّخْلَةِ. او را آن درد به درخت آورد و درختِ خُشک، میوه‌دار شد. تَن همچو مریم است. و هر یکی عیسی داریم. اگر ما را درد پیدا شود، عیسیِ ما بزاید و اگر درد نباشد، عیسی هم از آن راهِ نهانی که آمد، باز به اصل خود پیوندد، اِلّا ما محروم مانیم و از او بی‌بهره (زمانی، ۱۳۹۹: ۸۲).

ازطرف‌دیگر در *مثنوی* تصریح می‌کند که درد مانند معجزه‌ای که مس را طلا می‌کند انسان را از ملالت رهایی می‌دهد:

درد هر شاخ ملـــــولی خو کند — درد داروی کهن را نـــــو کند
کیمـــــیای نو کننده دردهاســـت — کو ملـولی آن طرف که درد خاست
هین مزن تو از ملـــــولی آه سرد — درد جو و درد جـــــو و درد درد
خادع دردند درمـــــان‌های ژاژ — ره‌زنند و زرستانان رســـــم باژ
آب شـــوری نیست درمان عطش — وقت خوردن گر نماید سرد و خوش
لیک خادع گشته و مانع‌شد ز جست — زآب شیرینی کزو صد سبزه رست

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

همچنـــین هر زر قلبی مانعست / از شناس زر خوش هرجا که هست
پا و پـــــرت را به تـزویری برید / که مراد تو منم گـــــیر ای مرید
گفت دردت چینم او خود درد بـود / مـــات بود ار چه به ظاهر برد بود
رو ز درمان دروغیـــــن می‌گـریز / تا شود دردت مصیـــب و مشک‌بیز
(مثنوی، دفتر۶، ۴۳۱۱-۴۳۰۲)

از نگاه مولانا درد و رنج‌های متعالی، متفاوت از رنج و آلام روزمره‌ای است که انسان‌ها خودشان برای خودشان می‌تراشند و تفاوت اصلی رنج‌های برکشنده و برانداز، قابلیت سوق‌دهندگیشان به سمت ذات هستی و مقصد مطلق تعالی می‌باشد:

داد مر فرعون را صد ملک و مـال / تا بکرد او دعـــوی عز و جلال
در همه عمرش ندید او درد سـر / تا ننالد سوی حـــق آن بدگهر
داد او را جمله ملـک این جهـان / حق ندادش درد و رنج و اندهان
درد آمـد بهتر از ملک جـــهان / تا بخوانی مر خدا را در نـــهان
خواندن بی درد از افسردگیست / خواندن با درد از دل بردگیست
(مثنوی، دفتر۳، ۲۰۴- ۲۰۰)

۳-۲. عشق‌ورزی

بدون شک مهم‌ترین یا دست کم یکی از مهم‌ترین موضوعاتی که مولانا به آن به عنوان مفهومی تعالی بخش نظر داشته بحث عشق است (آزاد ۱۳۹۴: ۱۹۹). سرتاسر تمام آثار او بدون استثنا حرفی از عشق و نماد و نشانه‌های عشق دارد. به‌طوری‌که عشق شاهراه رسیدن به تعالی است (همایی ۱۳۹۴: ۹۳). او صحبت از عشق را از نخستین برگ‌های *مثنوی* آغاز می‌کند و تکلیف را در همان ابتدا برای مخاطبانش روشن می‌کند که عشق به‌هیچ‌روی اسیر تعریف‌های عقلانی نمی‌شود. چون عشق وصف خداست و عقل از وصفش قاصر است. درواقع عشق وصل است، نه وصف و برای اینکه بدانیم عشق چه است و چه نیست، باید عاشق شویم:

هرچه گویم عشـــق را شـــرح و بیـان / چون به عشق آیم خجل مانـــم از آن
عقل در شرحش چو خر در گل بخـــفت / شرح عشق و عاشقی هم عشـق گفت
گرچه تفسیر زبان روشـــن‌گر اســـت / لیک عشق بی‌زبان زان خوش‌تر است
آفتـــاب‌آمـــددلیـــــــل‌آفتـــاب / گر دلیلت بایـــد از وی رو متـــاب

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

(مثنوی، دفتر ۱: ۱۱۵-۱۱۲)

مولانا عشق را طبیب تمام امراض روحانی و حتی جسمانی انسان می‌داند:

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طبیب جمله علت‌های ما
ای دوای نخـــوت و نامـــوس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
(مثنوی، دفتر ۱: ۲۴-۲۳)

در جهان‌بینی عارفانه مولانا اصولاً بزرگ‌ترین مؤلفه و تسهیل کنندهٔ تعالی عشق است:

دور گردون‌ها ز موج عشـــق دان گر نبودی عشـــق بفسردی جهان
کی جمادی محو گشتی در نبات کی فدای روح گشـــتی نامیـــات
روح کی گشتی فـــدای آن دمی کز نسیمش حامله شد مریمـــی
هر یکی بر جا ترنجیـدی چـو یخ کی بدی پران و جویان چون ملخ
(مثنوی، دفتر ۱: ۳۸۵۷- ۳۸۵۴)

البته در نوع نگاه مولانا عشق‌های پرمحبت چه زمینی باشند و چه آسمانی در آخر ما را به تعالی اصیل خویشتن رهنمون می‌کنند (زمانی، ۱۳۹۷: ۹۱).

عاشقی گر زین سر و گر زان سر است عاقبت ما را بدان جا رهبر است
(مثنوی، دفتر ۱: بیت ۱۱۱)

یا در *فیه ما فیه* در متن چهل با عنوان «همه عشق‌ها در اخر به حق تعلق می‌گیرد ولو عشق‌های صوری» و در متن ۸۵ به این مضمون پرداخته (زمانی، ۱۳۹۶: ۲۰۹). ازطرف‌دیگر مولانا عقیده دارد که عقل نردبانی برای عشق است:

عقل چندان خوب است و مطلوب است که تو را بر در پادشاه آورد. چون بر در او رسیدی عقل را طلاق ده، که این ساعت عقل زیان توست و راهزن است. چون به وی رسیدی، خودرا به وی تسلیم کن. تو را با چون وچرا کاری نیست. مثلا، جامهٔ نابریده خواهی که آن را قبا یا جُبه برند، عقل تو را پیش درزی (خیاط) آورد. عقل تا این ساعت نیک بود که جامه را به درزی آورد. اکنون این ساعت عقل را طلاق باید دادن و پیش درزی تصرف خودرا ترک باید کردن. و همچنین بیمار، عقل او چندان نیک است که او را بر طبیب آرد. چون بر طبیبش آورد، بعد از آن عقل او در کار نیست، و خویشتن را به طبیب باید تسلیم کردن. فیه ما فیه (سبحانی، ۱۳۹۰: ۱۰۴-۱۰۳).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

چون شدی بر بام‌های آســـمان سرد آمد جستجوی نـــردبان
(مثنوی، دفتر۳: ۱۴۰۲)

۳-۳. ابن‌الوقت بودن

ابن‌الوقت در اینجا به این منظور است که به مقتضای وقت کار کند و از دم حاضر تمتع جوید و بر آرزو های آینده و حسرت های گذشته بی نظرباشد (زمانی ۱۳۹۷، ج اول: ۹۷). مولانا در چند جا این مضمون برای توصیف فرد متعالی استفاده کرده است.

صوفی ابن‌الوقت باشد ای رفیق نیست فردا گفتن از شرط طریق
(مثنوی، دفتر ۱: بیت ۱۳۳)

۳-٤. مرگ‌اندیشی

مرگ اندیشی مولانا متفاوت از مرگ اندیشی در نظر وجودگرایانی نظیر رولو می یا هایدگر است. در نگاه مولوی که نگاهی توحیدی و در مقابل الحاد است مرگ معنی وصال و الحاق به ذات احدیت را دارد و تعالی اصیل بدون مرگ ممکن نمی‌شود (کمپانی زارع، ۱۳۹۶: ۹۷). مولانا معتقد است که عشق به مبدا تعالی هرچقدر افزایش پیدا کند، ترس از مرگ کاهش می‌یابد.

چون بِلال از ضعف شد همچون هِلال رنـــگِ مـــرگ افتـــاد بر رویِ بِـــلال
جفتِ او دیـــدش ، بگفتـــا واحَرَب پـــس بِـــلالش گـــفت : نه نه واطَرَب
تا کنـــون اندر حَرَب بـودم ز زیست تو چه دانی مرگ چون عیش است و چیست
(مثنوی، دفتر۳: ۳۵۱۹- ۳۵۱۷)

در دیدگاه مولانا مرگ، ارزش‌بخش زندگی است و اگر مرگ نبود، زندگی قدر و ارزشی نمی‌داشت و به تعبیر دیگر، ارزش زندگی به جهت محدود بودن آن است و نه نامحدود بودن. درست مانند نهاد اقتصاد که اگر عرضه زیاد باشد قیمت پایین می‌آید، در عرصهٔ زندگی هم اگر عرضه فراوان می‌بود و زندگی لایتناهی بود، ارزش زندگی پایین می‌آمد:

آن یکی می‌گفت خوش بودی جهان گر نبودی پای مرگ اندر میان
آن دگر گفت ار نبـودی مرگ هیچ که نیرزیدی جـهان پیچ پیچ
خرمنی بودی به دشت افراشتـــه مهمل و ناکوفته بگذاشـته
(مثنوی، دفتر۵: ۱۷۶۲- ۱۷۶۰)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

البته در ابیاتی نیز تصریح می‌کند که برای اینکه شخصی به کمال تعالی خود برسد بارها باید مردن را تجربه کند:

از جمادی مردم و نامی شدم — وز نما مردم به حیـــــوان بر زدم
مردم از حیوانی و آادم شـــدم — پس چه ترسم کی ز مــردن کم شدم
حملهٔ دیگر بمــیرم از بشر — تا بر آرم از ملایـــک پـــر و سر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو — کـــل شـــــی هالـــک الا وجـــــه

(مثنوی، دفتر۳: ۳۹۰۵- ۳۹۰۱)

۳-۵. مرگ قبل از مرگ

از نگاه مولانا متعالی‌ترین افراد کسی است که قبل از آنکه مرگ اجباری به سراغ او بیاید آن شخص باشد که به سراغ مرگ برود و اوصاف مرده شدن را قبل از جان دادن تجربه کند.

ای خنک آن را که پیش از مرگ مرد — یعنی او از اصل این رز بوی برد

(مثنوی، دفتر۴، ۱۳۷۲)

مرگِ پیش از مرگ ، اَمنست ای فَتی — این چنین فرمود ما را مصطفی
گفت : مُوتُـــوا کُلُّکُم مِـــــن قَبلِ اَ — یَاتِی المُـــوتُ تَمُوتُوا بِالفِتَن

(مثنوی، دفتر۴: ۲۲۷۳- ۲۲۷۲)

مولانا در داستان صدر جهان بخارا که از بیت ۳۷۹۹ در دفتر ششم آغاز می شود به موضوع مرگ قبل از مرگ می‌پردازد و ابیات بسیار پر باری را در متن آن مطرح می‌کند.

۴. آثار تعالی خویشتن

فرانکل با تبیین مفهوم تعالی خویشتن درمقابل ارادهٔ معطوف به خود، در پی دو هدف است؛ یکی دستیابی و شناخت نسبت به خودِ واقعی و دیگری رسیدن به خودشکوفایی، وی در زمینه اول میگوید: «انسان ... هرچه بیشتر غرق و جذب در چیزی یا کسی غیر ازخودش شود، بیشتر واقعاً خودش میشود» (یزدانی، جروکانی ۱۳۹۳: ۱۳۵) علاوه بر این، می‌توان گفت که ارادهٔ معطوف به خویش، آدمی را به پوچی، ناامیدی، بی‌معنایی و سکون سوق میدهد و ارادهٔ معطوف به «غیر خود»، تحرک، امید، معناداری و پویایی را به ارمغان میآورد. به اعتقاد فرانکل انسان ماهیتی غیر از ماهیت اهدافش ندارد (فرانکل ۱۳۹۸الف: ۵۰).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

نگارنده با مطالعه ابیات مثنوی از این منظر آثار توجه به تعالی خویشتن را در نگاهی کلی به سه دسته طبقه‌بندی کرد:

۴-۱. قصدمندی

یکی از ثمرات تعالی از نگاه مولانا قصدمندی و معناجویی است که تاکنون کمتر به آن پرداخته شده است. ایجاد حس هدف‌جویی و هدفمندی در انسان زاییدهٔ مبارک تعالی‌جویی است.

مولانا در *فیه ما فیه* به روشنی بیان می‌کند:

> *در عالم یک چیزست که آن فراموش کردنی نیست اگر جمله چیزها را فراموش کنی و آن را فراموش نکنی باک نیست و اگر جمله را بجای آری و یادداری و فراموش نکنی و آنرا فراموش کنی هیچ نکرده باشی همچنان که پادشاهی ترا به ده فرستاد برای کاری معین، تو رفتی و صد کار دیگر گزاردی چون آن کار را که برای آن رفته بودی نگزاردی چنانست که هیچ نگزاردی پس آدمی در این عالم برای کاری آمده است و مقصود آنست چون آن نمیگزارد پس هیچ نکرده باشد* (زمانی، ۱۳۹۶: ۶۵).

انسان در صورت غیر متعالی بودن اصولاً آگاهی نسبت به هدفمندی خلقت ندارد و خود نیز به صورت بی‌هدف و باری به هر جهت زیست می‌کند. شاید بتوان گفت اولین ثمرهٔ تعالی برای انسان هدفمند بودن و هدفمند زیست کردن باشد.

۴-۲. مدارا

مولانا در عین اعتقاد تام به آیین حنیف احمدی طریقه‌ها و روش‌های دیگر دین‌داری را نفی نمی‌کرد (افلاکی، ۱۳۹۶: ۵۶۳). در نگاه مولانا انسان تعالی‌یافته درگیر تعصب‌های کودکانه نیست و معطوف به هدف نهایی خودش گام برمی‌دارد.

مولانا به روشنی به مدارا و نفی تعصب چنین اشاره می‌کند.

> *فرمود که: پدر تو دایماً به حقّ مشغول است و اِعتقادش غالب است و در سُخنش پیداست. روزی اتابک گفت که: کافرانِ رومی گفتند که دختر با تاتار دهیم که دین یک گردد و این دینِ نو که مسلمانی است برخیزد. گفتم: آخِر این دین کی یک بوده است؟ همواره دو و سه بوده است و جنگ و قِتال قایم میانِ ایشان. شما دین را یک چون خواهید کردن؟ بر این مولانا قَدَّسَ اللّهُ سِرَّهُ العزیز، فواید فرمود که: یک آن‌جا*

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

شود، در قیامت. امّا این‌جا که دنیاست ممکن نیست، زیرا این‌جا هر یکی را مرادی است و هوایی است مختلف. یکیی این‌جا ممکن نگردد. مگر در قیامت که همه یک شوند و به یک جا نظر کنند و یک گوش شوند و یک زبان (زمانی، ۱۳۹۶: ۱۰۱).

و یا در *مثنوی* به این می‌پردازد که تمام طرق زیست در این دنیا صادر شده از جانب باری تعالی است:

هر کسی را سیـــرتی بنهاده‌ام هر کســـی را اصطلاحی داده‌ام
در حق او مدح و در حق تو ذم در حق او شهد و در حق تو سم
هندوان را اصطلاح هنـــد مدح سندیان را اصطلاح سنـد مدح
(مثنوی، دفتر۲: ۱۷۵۵- ۱۷۵۳)

همچنین در دفتر دوم *مثنوی معنوی* در داستان موسی و شبان به این مضمون اشارتی تام شده است.

۴-۳. بطن‌بینی

بطن‌خواهی، در تمام آثار مولانا وصف حال انسان‌های متعالی داستان‌های اوست. مثلا در *فیه ما فیه* مولانا مطلبی را با عنوان رجحان معنی بر صورت به استحضار شاگردان و مریدان رسانده (زمانی، ۱۳۹۶: ۲۴۵). و اصولاً شخص مولانا نیز تمام قصص *مثنوی* را، نه از برای قصه‌گویی صورت‌محور، بلکه برای معنی‌جویی و محتوامحوری صورت‌بندی کرده است:

ای برادر قصه چون پیمانه است معنی اندر وی به‌سان دانه است
دانهٔ معنی بگیرد مـــرد عقل ننگرد پیمانه را چون گشت نقل
(مثنوی، دفتر۲: ۳۶۲۳- ۳۶۲۲)

نیز اشاره می‌کند که:

لفظ را مانند این جسم دان معنیش را در درون مانند جان
پس ز نقش لفظ‌های مثنوی صورتی ضالست و هادی معنوی
(مثنوی، دفتر۶: ۶۵۴- ۶۵۳)

و در *فیه ما فیه* نیز به‌کرات به بیان رجحان معنی بر صورت پرداخته که به علت رعایت اختصار از آوردن متن کامل آن‌ها خودداری می‌شود.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

۴-۴. همدلی

یکی از ره‌آوردهای مهمی که تعالی برای انسان به همراه دارد توانایی همدلی کردن است. همدلی با دیگران، عبارت است از شریک شدن یا تجربه کردن احساسات، خواسته‌ها یا اندیشه‌های او و توسط آن می‌توان به شناخت بیش‌تری از دیگران دست یافت و به تفاهم بیش‌تری با آن‌ها رسید و دنیا را از دریچهٔ چشم آنان نگریست (گلدارد، ۱۳۹۶: ۲۱۶). مولوی معتقد است که همدل شدن با دیگری بر همزبان بودن با آن شخص رجحان دارد.

ای بسا هندو و ترک همـــــزبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان محرمی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است
(مثنوی، دفتر۱: ۱۲۰۷- ۱۲۰۶)

در این داستان سلیمان به عنوان نماد طبقه متعالی ازسوی مولانا مطرح شده که فراتر از همدردی توانایی همدلی را پیدا کرده است. همچنین در کتاب ارائه شده توسط کریم زمانی مولانا در *فیه ما فیه* در متنی با عنوان «همدلی از همزبانی بهتر است» به شرح چند و چون همدلی می‌پردازد (زمانی، ۱۳۹۶: ۲۷۳).

۴-۵. حیرت

از منظر مولانا سلسله‌جنبان قواعد این گیتی، براساس قواعد معهود بشری عمل نمی‌کند (زرین‌کوب، ۱۳۹۷: ۵۵). انسانی متعالی، به دنیا نه از سر دانایی و کشف، بلکه همواره با حیرت نگاه می‌کند. فهم درست حیرت در گرو تعالی نفس است. حیران شدن از امری، بر دو نوع است؛ نوع اول اصولاً پیش از وقوع فهم مسئله‌ای و زائیدهٔ نادانی است، اما نوع دوم زمانی است، که از علم عمیق به آن پدیده می‌خیزد، این حیرت از تحیر درمقابل نظام دقیق و گستردگی خارق‌العاده عالم رخ می‌دهد. حیرت انسان متعالی در نظر مولانا، از نوع دوم است.

گه چنیـــن بنمـــاید و گه ضـــد این جز که حـــیرانی نباشـــد کار دیـــن
نی چنان حیران که پشتش سوی اوست بل چنین حیران و غرق و مست دوست
(مثنوی، دفتر۱: ۳۱۳- ۳۱۲)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

۵. موانع تعالی خویشتن

مولانا احتما و پرهیز از موانع تعالی را اصل دوا و ریشه هر علاجی می‌خواند و فردی که خواستار رشد است نباید از این مقولهٔ تعیین‌کننده غافل شود.

اِحتماها بر دواها سَرور است ز آنکه خاریدن ، فزونیّ گر است...
اِحتِما، اصلِ دوا آمد یقین اِحتِما کن قوهٔ جان را ببین...
قابلِ این گفته‌ها شو، گوش وار تا که از زَر سازمت من ، گوشوار

(مثنوی، دفتر۱: ۲۹۱۲- ۲۹۱۰)

در نگاه مولانا حرکت به سمت تعالی، بدون پرهیز از موانع آن، امکان پذیر نیست. مولانا موانع بسیاری را به عنوان مسدودکنندگان راه تعالی در *مثنوی* مطرح کرده است که برشماری تمام آن‌ها تحقیقی تخصصی را طلب می‌کند اما در نظر نگارنده دو مقوله اشتغال به وهم و اتکا به زبان به نوعی ام الموانع تعالی در نگاه مولانا هستند که با اغماض شامل بخش عظیمی از موانع دیگر هم می‌شوند و حذر از این دو به نوعی حذر از سایر موانع را نیز به همراه خواهد داشت.

۵-۱. اشتغال به وهم

یکی از موانع تعالی انسان‌ها در نگاه مولوی مشغول شدن به وهم و خیال است، زیرا در تمام موارد که آدمی کوشش خود را به‌کار می برد، بر امید منفعت و حصول کمال می‌کوشد، ولی خطا از آنجا ناشی می‌شود که، آنچه در اصل، کمال و منفعت نیست را به صورت کمال و خیر می‌پندارد، همچنان که در حالت خواب، آدمی خیال را واقع می پندارد و ماده تولید و حیات و نیروی خود را فرو می‌ریزد و چون بیدار شود، جز پلیدی و پشیمانی حاصلی نمی‌بیند.

خفته آن باشد که او از هر خیال دارد اومید و کند با او مقال
دیو را چون حور بیند او به خواب پس ز شهوت ریزد او با دیو آب
چونک تخم نسل را در شوره ریخت او به خویش آمد خیال از وی گریخت
ضعف سر بیند از آن و تن پلید آه از آن نقش پدید ناپدید

(مثنوی، دفتر۱: ۴۱۶-۴۱۳)

مولانا با قدرت خلاقانه داستان‌سرایی، برای تبیین اینکه خیال دام بشر و مانع تعالی او است، داستانی را با این مضمون پردازش کرده است.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

چون نوبت ماه روزه می‌رسید اهل مدینه را چنان که رسم بود، از شهر به بالایی می‌رفتند تا هلال ماه رمضان را ببینند، شخصی به خلیفه که همراه آن جمع بود جایی را در افق نشان داد که؛ اینک هلال را مشاهده کردم . چون خلیفه ماه را در آسمان ندید به او اشاره کرد که این ماهی که تو مشاهده می‌کنی در وهم تو موجودیت دارد و ما در آسمان آن را نمی‌بینیم. سپس گفت دستت را خیس کن و بر چشمت بکش و بعد دوباره به هلال نگاه کن، مرد چنین کرد و در آسمان دیگر هلالی ندید. سپس خلیفه اشاره کرد که اگر انسان به محاسبه خیال، ابروی خود را ماه پندارد وسی روز صیام نگاه دارد، به بیراهه رفته و این فقط تبعات یک ابروی کژ است و وای به حال کسی که تمام اجزایش کژ و تمام زندگی‌اش به محاسبه خیال باشند.

ماه روزه گشت در عهدِ عُمَر — بر سرِ کوهی دویدند آن نَفَر
تا هلال روزه را گیرند فال — آن یکی گفت: ای عُمَر، اینک هلال
چون عُمَر بر آسمان ، مَه را ندید — گفت : کین مَه از خیالِ تو دمید
ورنه من بیناترم اَفلاک را — چون نمی‌بینم هِلالِ پاک را ؟
گفت: تَر کن دست بر ابرو بمال — آنگهان تو بر نگر سویِ هِلال
چون که او تر کرد ابرو ، مَه ندید — گفت: ای شه نیست مَه شد ناپدید
گفت : آری ، مویِ ابرو شد کمان — سویِ تو افکند تیری از گُمان
چون که مویی کژ شد ، او را راه زد — تا به دعوی، لافِ دیدِ ماه زد
مویِ کژ چون پردهٔ گردون بُوَد — چون همه اجزات کژ شد چون شود؟

(مثنوی، دفتر۲: ۱۲۰-۱۱۲)

۵-۲. اتکا به زبان

یکی از وصیت‌های مولانا به شاگردان و فرزندانش خاموشی و کم حرفی تا حد ممکن بود (افلاکی، ۱۳۹۶: ۶۷۳). البته او پیش از این با انتخاب لقب خموش برای خود پیام آن را به مخاطبان منتقل کرده بود. مولانا زبان را نماد و نشانی از فراق و جداافتادگی از نعمت اتصال و یکپارچگی می‌دانست و اتکا بر این نشان جداافتادگی از معشوق را مانع تعالی می‌دانست.

حرف چه بود تا تو اندیشی از آن — حرف چه بود خار دیوار رز
حرف و صوت و گفت را بر هم زنم — تا که بی این هر سه با تو دم زن

(مثنوی، دفتر۱: ۱۷۳۰-۱۷۲۹)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]
[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

نتیجه:

با توجه به اینکه آگاهی و دو نوع مختلف آن دغدغهٔ مشترک انسان‌ها، در طول اعصار مختلف بوده است، دراین مقاله به یکی از مباحثی که می‌تواند زیرمجموعهٔ مسئله خودآگاهی قرار گیرد یعنی ارادهٔ معطوف به «خود» یا «غیرخود»، پرداخته شد و این مسئله از منظر ویکتور فرانکل و مولانا مورد واکاوی قرارگرفت. فرانکل، ارادهٔ معطوف به غیرخود را «تعالی خویشتن» نامیده است و مولانا نیز مضامینی چون فرارفتن از خود، پرهیز از خود، دشمنی با خود و غیره را در آثارش به‌کار برده است که به نوعی با تعالی خویشتن فرانکل قرابت معنایی دارد. فرانکل مصادیق تعالی خویشتن را تحمل رنج و معنادهی به رنج، خلاقیت و کاری ارزشمند و عشق‌ورزی می‌داند. مولانا نیز با همین رویکرد، مصادیق تعالی خویشتن را تحمل رنج‌های رشددهنده، عشق‌ورزی، ابن‌الوقت بودن، مرگ‌اندیشی و مرگ پیش از مرگ را به عنوان مصادیق تعالی خویشتن مطرح می‌کند. که نظر هر دو شخصیت مطرح شده به هم شباهت دارد که با مصداق‌های زیادی به آن اشاره شد. فرانکل آثار تعالی خویشتن را شناخت حقیقی خود، معنی‌یابی و دستیابی به خودشکوفایی می‌داند و اعتقاد دارد انسان‌ها ماهیتی به غیر از ماهیت هدفشان ندارند. محقق نیز با خوانش ابیات مولانا با همین رویکرد نتایج تعالی مورد نظر او را در پنج مولفهٔ حیرت، همدلی، بطن‌بینی، مدارا و هدفمندی طبقه‌بندی کرد. سرانجام به موانع تعالی خویشتن در نگاه مولانا پرداخته شد که برجسته‌ترین آن‌ها ذیل مؤلفه‌های اشتغال به وهم و اتکا به زبان دسته‌بندی شدند.

بنابراین می‌توان گفت که تعالی خویشتن در نگاه مولانا مضامین وسیع‌تری را شامل می‌شود و به نوعی هدف کلی عرفان تعالی‌بخشی به خویشتن است. دو دیدگاه مطرح شده از خواستگاه نظریه پردازان توحیدی است و این را می‌توان تبیینی مناسب برای هم‌نظری و هم‌فهمی دو رویکرد هر چند دور اما در پاره‌ای مفاهیم نزدیک، فرانکل و مولانا در نظر گرفت.

کتاب‌نامه:

- آزاد، پیمان. (۱۳۸۹)، *الفبای خودشناسی: بینشی نو برای تغییر و دگرگونی*، تهران: ذهن آویز.
- ـــــــــــ . (۱۳۹۴)، *مولوی چگونه مولوی شد*، تهران: نسل نو اندیش.
- ابوالمعالی، خدیجه. (۱۳۹۱)، *پژوهش کیفی: از نظریه تا عمل*، تهران: علم.
- افلاکی، احمد. (۱۳۹۶)، *مناقب العارفین*، تهران: دوستان

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

- بافرانی، طلعت، مسعود آذربایجانی. (۱۳۹۰)، «انسان سالم و ویژگی‌های آن از دیدگاه ویکتور فرانکل»، *فصلنامه روانشناسی دین*، ش ۲: ۱۱۳-۱۴۳.
- پروچاسکا، جیمز، جان نورکراس. (۱۳۹۸)، *نظریه‌های روان درمانی*. ترجمه یحیی سید محمدی ویراست هشتم. تهران: ارسباران.
- جوانپور، عزیز. (۱۳۹۵)، «مطالعهٔ تطبیقی اندیشه‌های مولانا جلال‌الدین با تفکرات اگزیستانسیالیستی»، *فصلنامه عرفان اسلامی*، ش ۱۴: ۱۸۴- ۱۶۳.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۹۷)، *سر نی: نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی*، تهران: علمی.
- زمانی، کریم. (۱۳۹۷)، *شرح جامع مثنوی معنوی*، تهران: اطلاعات.
- ــــــــــ . (۱۳۹۶)، *شرح کامل فیه ما فیه*، تهران: معین.
- سبحانی، توفیق. (۱۳۹۰)، *فیه ما فیه و پیوست‌ها* با تصحیح توفیق سبحانی، تهران: پارسه.
- شارف، ریچارد. (۱۳۹۸)، *نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره*، ترجمه مهرداد فیروز بخت، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- فرانکل، ویکتور.(۱۳۹۴)، *فریاد ناشنیده برای معنی*، ترجمه مصطفی تبریزی و علی علوی‌نیا، تهران: فراروان.
- ــــــــــ .(۱۳۹۸الف). *انسان در جست‌وجوی معنی غایی*، ترجمه احمد صبوری، تهران: آشیان.
- ــــــــــ . (۱۳۹۸ب)، *انسان در جست‌وجوی معنی*، ترجمه نهضت صالحیان، تهران: درسا.
- فیست، جس و همکاران. (۱۳۹۸)، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه یحیی سید محمدی، ویراست هشتم، تهران: ارسباران.
- کمپانی زارع ، مهدی. (۱۳۹۶)، *مرگ اندیشی*، تهران: نگاه معاصر.
- گلدارد، کاترین، دیوید گلدارد. (۱۳۹۶)، *مهارت‌های عملی در مشاوره*، ترجمه رقیه موسوی و مه‌سیما پورشهریاری، تهران:سمت.
- مصفا، محمدجعفر.(۱۳۹۷الف). *با پیر بلخ: کاربرد مثنوی در خودشناسی*. تهران: پریشان
- ــــــــــ .(۱۳۹۷ب)، *تفکر زائد*، تهران: پریشان.
- محمودیان زینب و دیگران. (۱۳۹۰)، «ارتباط از نگاه مولوی – خودشناسی حلقه گمشده ارتباطات»، «نشریه مطالعات رسانه‌ای»، ش ۶: ۱۸-۱.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]

- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۸۰)، *مثنوی معنوی*. مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: میلاد.
- ـــــــــــــــــــ (۱۳۹۶)، *کلیات شمس*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- ـــــــــــــــــــ (۱۳۹۰)، *فیه ما فیه*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: نامک.
- نصیرزاده، راضیه، خدیجه زال‌پور.(۱۳۹۰)، «تأثیر تجربه فقدان بر ادراک کودکان در مورد والدین و خداوند»، *نشریه خانواده پژوهی*، ش ۷: ۱۷۳- ۱۶۱.
- همایی، جلالدین. (۱۳۹۴)، *مولوی‌نامه*، تهران: هما.
- یزدانی، حسین، سید حامد موسوی جروکانی. (۱۳۹۳). خوداستعلایی در باور ابوسعید ابی‌الخیر و ویکتور فرانکل. *پژوهشنامه عرفان*، ش ۳ : ۱۴۱- ۱۲۵.
- Braun, V., & Clarke, V. (2006). Using thematic analysis in psychology. *Qualitative research in psychology*, *3*(2), 77-101
- Boyatzis, R. E.(1998). Transforming Qualitative Information: Thematic Analysis and Code Development.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-18]

[DOI: 10.52547/pje.13.25.199]